

یادداشت

مروری بر رمان «نفرت نویهاران»
بختیار علی

بازنویسی تاریخ از طریق زنان

بختیار علی، متولد ۱۹۶۰ در سلیمانیه، از برجسته‌ترین چهره‌های ادبیات معاصر کردی است. او با رمان‌هایی چون «آخرین انار دنیا»، «غروب پروانه» و «شهری برآب» به شهرتی جهانی دست یافت و آثارش به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه شده‌اند. علی نویسنده‌ای است که در مرز میان فلسفه و ادبیات و تاریخ و خیال می‌نویسد. آثار او از نظر ساختار و زبان، امتداد سنت رئالیسم جادویی اند اما ریشه در تجربه زیسته جامعه کرد دارند؛ جامعه‌ای میان جنگ، رؤیا و مقاومت. رمان «نفرت نویهاران» نیز در چنین بستری نوشته شده است؛ رمانی که همچون آثار دیگر علی، در لایه‌های مختلف روایت، استعاره و فلسفه حرکت می‌کند، اما این بار تصویری تیرت‌تر و بی‌رحم‌تر از سرنوشت انسان در عصر خشونت به‌دست می‌دهد. در مرکز روایت این رمان، گیلای نویهاران قرار دارد؛ زنی که حضور جسمانی‌اش محدود است اما از طریق یک عکس، سرنوشت همه شخصیت‌ها و جریان داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این عکس، نه تنها محرک اصلی روایت، بلکه نمادی از میل، سلطه و مقاومت است که خواننده را با پرسش‌هایی عمیق درباره قدرت، جنسیت و حافظه جمعی روبه رو می‌کند. عنوان رمان -نفرت نویهاران- در خود تناقضی بنیادین دارد. نویهار، فصل زایش و طراوت است، اما در ترکیب با «نفرت» به فضایی نفرین شده بدل می‌شود. این تضاد معنایی کلید فهم جهان رمان است؛ جایی که امید و ویرانی و عشق و انتقام در کنار هم زیست می‌کنند. همان‌طور که در بسیاری از آثار علی دیده می‌شود، واژه‌ها نه تنها حامل معنا بلکه حامل تاریخ و حافظه‌اند. «نویهاران» می‌تواند نماد آرمان آزادی، رستاخیز جمعی یا عشق از دست‌رفته باشد؛ اما نویسنده با افزودن «نفرت» آن را آلوده به رنج می‌کند. گویی حتی بهار نیز در این جهان آلوده است. رمان از نظر ساختار، مانند بسیاری از آثار بختیار علی، خطی نیست. اواز روایت‌های چندلایه، پرش‌های زمانی و زاویه دید‌های گوناگون بهره می‌گیرد. در «نفرت نویهاران»، داستان حول یک عکس می‌چرخد؛ تصویری که میان افراد، احزاب، خانواده‌ها و گروه‌های سیاسی دست به‌دست می‌شود و مرگ، خیانت و آشوب می‌زاید. این عکس نماد حقیقتی گم‌شده یا سوری سرکوب شده است؛ شیتی که خود به شخصیت بدل می‌شود. نویسنده در مصاحبه‌ای گفته بود: «مهم‌تر از این‌ها حرکت از آثار بختیار عکس است؛ نه انسان، نه ایدئولوژی. عکس همان رازی است که هرکس می‌خواهد از آن بهره‌برد و هرکس به خاطرش می‌میرد.» این جمله به خوبی روح رمان را نشان می‌دهد؛ جایی که اشیاء، حافظه و تصویر، مهم‌تر از شخصیت‌ها می‌شوند. در این روایت، زمان پیوسته گسسته می‌شود. گذشته و حال در هم می‌آمیزند و مرز خیال و واقعیت فرو می‌ریزد. بختیار علی از روایت خطی فریز می‌کند تا خواننده در جست‌وجوی معنا مشارکت کند. او در واقع، به جای نقل یک ماجرا، ساختن جهانی را برپا می‌کند که خواننده در آن مشارکت می‌کند. بختیار علی نشان می‌دهد که چگونه قدرت نه فقط نظامی یا دولتی، بلکه درون روابط انسانی رسوخ می‌کند؛ در عشق، در خانواده، در خاطره. خشونت در این اثر تنها فیزیکی نیست؛ خشونت زبان، خشونت نگاه نیز حضور دارد. در جهانی که حقیقت سانسور می‌شود، عکس (نماد حقیقت) به عامل مرگ بدل می‌گردد. این همان ترازوی اصلی است؛ هر تلاش برای دیدن حقیقت، هزینه دارد. از سوی دیگر، رمان سرشار از خاطره و حافظه جمعی است. بختیار علی بارها نشان داده که تاریخ برایش تنها گذشته نیست؛ زخم زنده‌ای است که در جسم جامعه ادامه دارد. در «نفرت نویهاران»، خاطره همچون سایه‌ای همه جا حضور دارد؛ نه فقط در گفت‌وگوها، بلکه در فضا و توصیف طبیعت، خاک، آب، درخت و باران در این رمان بار استعاره دارند؛ طبیعت در برابر خشونت انسانی سکوت کرده، اما شاهد همه چیز است. در میانه ویرانی و خون، بختیار علی جایی برای عشق نیز می‌گذارد؛ عشقی که البته آرامش بخش نیست، بلکه زخمی است در دل زخوها. عشق در جهان علی همیشه با جدایی، مرگ یا خیانت همراه است، اما همین شکست است که معنای انسانی را حفظ می‌کند. شخصیت‌های زن در رمان، گرچه در حاشیه‌اند، نقشی حیاتی دارند؛ آنها حامل حافظه و استمرانند، آن‌گونه که در آثار دیگر نویسنده نیز زنان نگهبان معنا هستند. یکی از منتقدان عرب درباره آثار بختیار علی نوشته است: «او از طریق زنان، تاریخ را بازمی‌نویسد؛ زیرا مردان همواره درگیر قدرت‌اند و زنان حامل روایت‌های پنهان.» در این رمان، انسان هانت‌پناید؛ میان آرمان و واقعیت گرفتار و میان عشق و ترس سرگردان. تنهایی در «نفرت نویهاران» نه فقط احساسی شخصی بلکه وضعیتی فلسفی است؛ تنها انسان مدرن کرد، پس از جنگ و ایدئولوژی، تنها مانده است با ویرانه‌ای از باورها.

«نفرت نویهاران» به تازگی با ترجمه آرکو محمودی

توسط موسسه انتشارات نگاه

منتشر شده است. (سرویس ادبیات خیرگزاری

یکشنبه

۱۸ • ۰۸ • ۱۴۰۴

۱۸ جمادی‌الاول ۱۴۴۷ ه‍.ق نوامبر ۲۰۲۵

سال هشتم

شماره ۲۲۴۷

علی ملایجردی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

سَجیر؛ رمانی که باید چندین بار خواند

در رام کردن مارها دارد که بعد از گزیده شدن توسط مار سیاه شاختار بزرگ به آن دست می‌یابد. عنصر خارق‌العاده دیگر در رمان، سایه روی دیوار است که بعد از اینکه زن به یک مار مونث تبدیل می‌شود، ظاهری می‌شود و با او راجع به نگرانی‌ها و ترس‌هایش سخن می‌گوید. رجا عالم می‌نویسد: همان سایه‌ای که روی باقیمانده دوده‌های روی دیوار بر فاطمه ظاهر می‌شود، که باقیمانده موهای سوخته همسر قبلی اوست، «نور» نامیده می‌شود: «... فاطمه مدت زیادی روی کف زمین مزرعه پرورش مار نشست و به سایه خیره شد و ناگهان سایه جان گرفت. دم شیردور کمرش پیچیده بود و ته دم توی مشتش بود. نور ظاهر ماری با سر شیر را داشت. فاطمه به موهای انبوه سر شیر نگاه کرد. آیا نور یک شیر بود؟ یا یکی از مارهای همسرش بود؟» عنصر بعدی در رئالیسم جادویی، درهم آمیزی قلمروهاست؛ یعنی نزدیک شدن دو قلمرو به هم. دگردیسی تدریجی فاطمه به یک زن مار او را در دو دنیا قرار می‌دهد، او هم یک زن است و هم یک مار. هفت شب بعد از ورود فاطمه به مزرعه پرورش مار و گزیده شدن توسط مار سیاه شاختار بزرگ، سَجیر نمی‌تواند تشخیص دهد که این جیفی که می‌شود از آن فاطمه است یا مار. فاطمه بر اثر زهر مار نمی‌میرد، بلکه مار می‌میرد و تبدیل به شعله می‌شود. فاطمه بین دو دنیا انسانی و حیوان آویزان است. در این عنصر از داستان رئالیسم جادویی باورهای پذیرفته شده راجع به زمان و مکان و هویت بهم می‌ریزد. در داستان، فاطمه هیچ اشاره خاصی به زمان خاص و جود ندارد و برای دنیای فاطمه زمان هیچ اهمیتی ندارد. یک سال، دو سال، شاید هم ده سال گذشت، او کاملاً در دنیای مارها غرق بود. یک گردش دم شاید به معنی یک عمر بود و یک عمر، طرفه‌العینی بود در برق فضای خالی که قادر به دیدن آن بودند. در جایی می‌خوانیم؛ و زمستان‌های زیادی گذشت که آن دو حتی یک کلمه هم با همدیگر سخن نگفته بودند. فاطمه از نور راجع به سنش می‌پرسد. نور جواب می‌دهد: «آنقدر عمر کرده‌ام که بمیرم،» بعد فاطمه می‌گوید به خاطر ارث بردن از مادر بزرگش عمر طولانی خواهد داشت. ما از رمان می‌فهمیم که فاطمه در شانزده سالگی ازدواج می‌کند و بعد از بیست سال می‌میرد. علاوه بر این درهم ریختگی زمان ما در هم ریختگی مکان هم می‌بینیم در آنجا که فاطمه در اتاق بانور دارد

گفت‌وگو می‌کند ما او را در مکان دیگری هم می‌بینیم که بیشتر در قلمرو کتاب‌هاست. وقتی که فاطمه همراه سَجیر در نمایش مارها پشت کامیون است و ابن مدحی شاعر او را به جاهایی فراسوی زمان و مکان می‌برد. رجا عالم در مصاحبه‌ای می‌گوید: «الگوها می‌از من جهانی بزرگ، از هنر و ادبیات گرفته شده بودند. من به شدت تحت تأثیر کتاب‌های قدیمی عربی، به عنوان مثال آثار سوفیان بزرگی مانند التفاری، مولوی و ابن عربی، سپهرودی و حلاج، که به دلیل شکستن همه مرزها به دار آویخته شد، قرار گرفتم. ناخودآگاه، سبک من نیز توسط کتاب‌هایی مانند «کتاب حیوانات» الجاحظ یا کیهان‌شناسی «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات» القزوینی شکل گرفته است.

◀ **عالم با «سَجیر» (فاطمه) مخاطب را در سفری پرماجرا، خیال‌انگیز و پیچیده در داستان‌های عربی با خود همراه می‌کند. با توجه به اینکه اثر اصلی به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است، بازخورد این کتاب در میان مخاطبان انگلیسی زبان به چه صورت بوده است؟ همچنین از جایگاه این کتاب در میان آثار عرب زبان بگویید؟**

رجا عالم خود در مصاحبه‌ای به مناسبت انتشار یکی از رمان‌هایش به زبان آلمانی و دلیل دیر آشنا شدن با آثار وی می‌گوید:

«ناشران باید به کتاب‌هایی که برای خوانندگانشان منتشر می‌کنند، اعتماد داشته باشند. تعصبات و کلیشه‌های زیادی پیرامون ادبیات عرب وجود دارد. ناشران در این کلیشه‌ها احساس امنیت می‌کنند، اما از کتاب‌هایی که در این دسته قرار نمی‌گیرند، اجتناب می‌کنند. رمان‌های من عمیقاً ریشه در روح زادگاهم مکه، دنیایی ناشناخته، دارند. من از اسطوره‌ها، تاریخ و فلسفه شهر و همه اینها به زبانی استفاده می‌کنم که باید مانند متنوف صوفی رمزگشایی شود. ترجمه آن تقریباً غیرممکن است. بنابراین به یک ناشر ماجراجو و

منتقدان این رمان این کتاب را در ژانر رئالیسم جادویی قرار داده‌اند. آن‌ها در توضیح این دسته‌بندی، به وجود عناصر خارق‌العاده در روایت اشاره می‌کنند؛ از جمله تغییر و دگردیسی فاطمه از زنی مطیع به یک مار که مهارت‌های عجیبی

◀ **سبک و سیاق و دنیای داستانی رجا عالم را چطور دیده‌اید؟ چه ویژگی‌ها و شاخصه‌های را برای آثارش برمی‌شمارید؟**

منتقدان این رمان این کتاب را در ژانر رئالیسم جادویی قرار داده‌اند. آن‌ها در توضیح این دسته‌بندی، به وجود عناصر خارق‌العاده در روایت اشاره می‌کنند؛ از جمله تغییر و دگردیسی فاطمه از زنی مطیع به یک مار که مهارت‌های عجیبی

مجموعه شعر «حدیث دنیا و دفتر دریا» سرودی حافظ موسوی (نشری مهری، چاپ دوم ۱۴۰۲) به دو دفتر تقسیم می‌شود: دفتر دنیا که ۳۶ شعر دارد و دفتر دریا که دربردارنده ۶۷ شعر سپید کوتاه نسبتاً متوسط است. چشم‌اندازی به ترکیب‌های تصویری و سطرهای دفتر دریا: «امروز با دریا سخن گفتیم/ به درشتی سخن گفتیم/ و نویمدی و خشمم را/ در ماسه‌ها فرو ریختم.../ امروز دریا با من سخن گفت/ به درشتی سخن گفت/ با دها کن کف آلود/ و توفان خشم‌اش را/ روانه‌ی ساحل کرد./ اکنون من و ساحل و دریا/ خاموشیم/ و افاق خونین را می‌نگریم.../ (ص ۱) با همین «افق خونین» به این دفتر نگاه کنیم: «زبان دریا، جنگ مرگ. جواب طعنه‌ی دریا را/ به فکر فرو رفتم، غبار زمان، گهواری فلامینگوی بی جفت، مرغان شناور در باد، منقل هوا، جفت انتظار بی فردا، پوستی ورم کرده از تب و شلاق، سرب مذاب بی جنبش، چهره‌ی دریا، تراوش ذهن ابرها، تخیل ابرها، گوش خوابان، بر سینه‌های صیقلی قلوه سنگ‌ها، صدای تپیدن قلب پرنده‌ای هزارساله... می‌شنوی؟، مغالطه‌ی باران، گلی به دامنه کوه، صدای فاخته‌ای روی شاخه‌ی مازو، دلی برای تپیدن، کو؟ کو؟.../ شب خزان/ ستاره‌های باران/ بر شاخه‌های عریان/ در پرتو چراغ خیابان.../ صدای سنگ، سوگ خوانی یک ریز غوک‌ها، پشت میله‌های نازک باران...». شاعر در شیوه بیانی

فیض شریفی

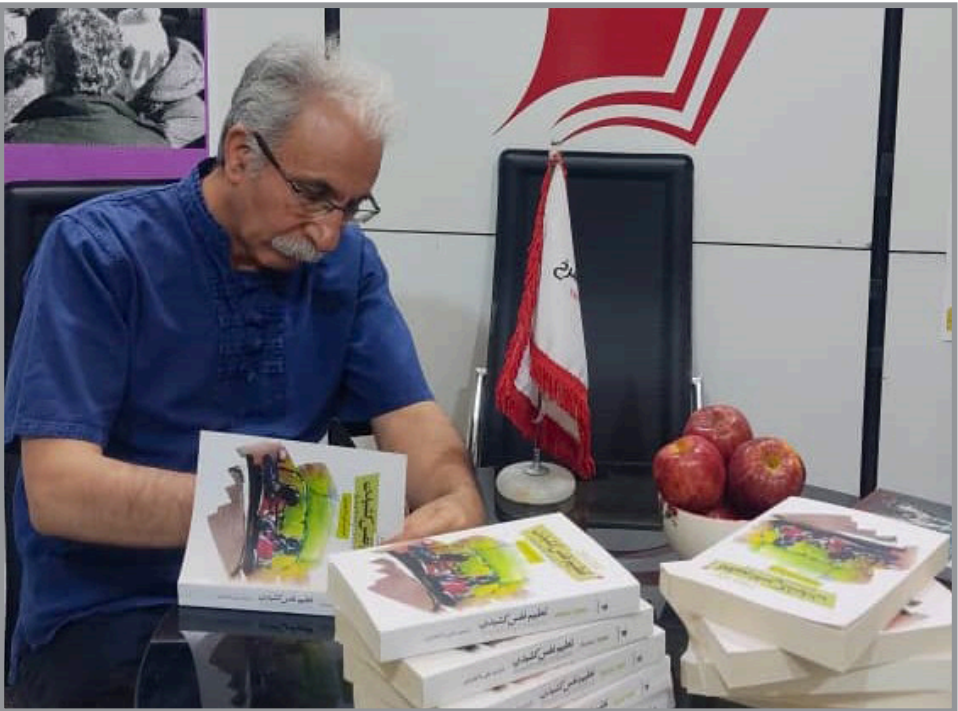
نویسنده و منتقد



مجموعه شعر «حدیث دنیا و دفتر دریا» سرودی حافظ موسوی (نشری مهری، چاپ دوم ۱۴۰۲) به دو دفتر تقسیم می‌شود: دفتر دنیا که ۳۶ شعر دارد و دفتر دریا که دربردارنده ۶۷ شعر سپید کوتاه نسبتاً متوسط است. چشم‌اندازی به ترکیب‌های تصویری و سطرهای دفتر دریا: «امروز با دریا سخن گفتیم/ به درشتی سخن گفتیم/ و نویمدی و خشمم را/ در ماسه‌ها فرو ریختم.../ امروز دریا با من سخن گفت/ به درشتی سخن گفت/ با دها کن کف آلود/ و توفان خشم‌اش را/ روانه‌ی ساحل کرد./ اکنون من و ساحل و دریا/ خاموشیم/ و افاق خونین را می‌نگریم.../ (ص ۱) با همین «افق خونین» به این دفتر نگاه کنیم: «زبان دریا، جنگ مرگ. جواب طعنه‌ی دریا را/ به فکر فرو رفتم، غبار زمان، گهواری فلامینگوی بی جفت، مرغان شناور در باد، منقل هوا، جفت انتظار بی فردا، پوستی ورم کرده از تب و شلاق، سرب مذاب بی جنبش، چهره‌ی دریا، تراوش ذهن ابرها، تخیل ابرها، گوش خوابان، بر سینه‌های صیقلی قلوه سنگ‌ها، صدای تپیدن قلب پرنده‌ای هزارساله... می‌شنوی؟، مغالطه‌ی باران، گلی به دامنه کوه، صدای فاخته‌ای روی شاخه‌ی مازو، دلی برای تپیدن، کو؟ کو؟.../ شب خزان/ ستاره‌های باران/ بر شاخه‌های عریان/ در پرتو چراغ خیابان.../ صدای سنگ، سوگ خوانی یک ریز غوک‌ها، پشت میله‌های نازک باران...». شاعر در شیوه بیانی

armanmeli.ir

ادبیات



جده که جای خانه‌های قدیمی و باستانی رویده‌اند و لباس‌های مدرن‌وز دو خاھر زیر عبای‌های شان و میهمان کردن آن‌ها به یک کافه رستوران مدرن در گوشه جده که دور از چشم پلیس امنیت شهر است و غذای خارجی که سفارش می‌دهند، اشاره‌ای به ادبیات مدرن عربستان دارد که کشور و ادبیات و فرهنگش هم در حال پوسته انداختن هستند و خواننده نباید به اشتباه با شنیدن نام عربستان به شیر و شتر و شعر فکر کند. تام مک‌دانا در این قسمت بیان می‌کند که اگرچه رجا عالم روانی و سلاست جوزف کنراد و یا ساموئل بکت را نداشت، اما رمانش را به زبان انگلیسی نوشته بود. او اضافه می‌کند که این زن عرب با نوشتن به انگلیسی می‌خواست از دیواری که مقابلش بود عبور کند. مک‌دانا می‌گوید در اولین خوانش که در هواپیما اتفاق افتاد در نگاه اول گاهی نثرش به نثر بیروست شبیه بود اما نگاهی مدرسه‌ای بود. او اضافه می‌کند، اگرچه من چند کتاب نوشته‌ام و گاهی روزنامه‌نگاری کرده‌ام، اما کارم در سینما و فیلمبرداری باعث شده نگاهم تیزتر شود و آنچه را که باید دید، ببینم. من بدون بازنویسی نمی‌توانستم در خواندن متن پیش بروم و مدام یادداشت‌ها و اصلاحات و ابهاماتم را فکس می‌کردم و او توضیح می‌داد. او با آوردن یک بند به عنوان نمونه نوشته رجا عالم را با اصلاحات خودش قسمی می‌کند و اشاره‌ای دارد به تفاوت سبک نوشتاری عرب زبان‌ها و انگلیسی زبان‌ها که در متن منعکس شده. او اشاره می‌کند که در کشورهایی که انگلیسی به عنوان زبان میانجی صحبت می‌شود، اگرچه سخنگویان با واژه‌های خنثی و نحوه ساده صحبت می‌کنند، اما این زبان روح و جان ندارد. او در نوشته انگلیسی رجا بود و در بازنویسی باید جان داده می‌شد.

◀ **از سایر ترجمه‌هایتان خبری برای مخاطباتان دارید؟** امیدوارم این ترجمه فتح بابی شود برای دیگر مترجمان زنده کشور تا به ترجمه آثار دیگر نویسندگان کشورهای همسایه بپردازند. بنده یک مجموعه داستان از نویسندگان اردو زبان از انگلیسی، یک مجموعه داستان از آثار ضایف، مدیر نویسندگان جمهوری ازباجیان و چند رمان از نویسندگان اروپایی و آمریکایی و چندین رمان از نویسندگانی از الجزایر و ترکستان ترجمه کرده‌ام که متأسفانه به دلیل گرانی کاغذ و رکود بازار نشر، دو سال است که منتظر نشر هستند. فعلاً هم به ترجمه رمانی به نام ما کامپیوترها غزل‌مان که درباره هوش مصنوعی و سربارش شعر و شاعر محبوبمان حافظ است، انشا... با رونق نشر به دست خوانندگان عزیز برسد.

◀ کوتاه از نویسنده

رجا عالم متولد ۱۹۶۳، رمان نویس اهل مکه عربستان سعودی مدرک ادبیات انگلیسی دارد و سال‌ها به آموزش مربیان کودکان هادر جده مشغول بوده است. ایشان آقامت فرانسه را دارد. ده‌ها اثر و شامل نمایش نامه، زندگی‌نامه، داستان کوتاه، مقالات، ژورنالیسم ادبی و نوشته‌هایی برای کودکان و همکاران با نقاشان و عکاسان را شامل می‌شود. رجا عالم جوایز متعددی را از دنیای عرب و اروپا دریافت کرده‌است. وی در سال ۲۰۰۸ جایزه بوکر دنیای عرب را دریافت کرد. تعدادی از آثار او به زبان عربی در کشورش ممنوع از انتشار هستند. رجا عالم رمان فاطمه را به زبان انگلیسی نوشت و بعد یک ژورنالیست و سینماگر آمریکایی آن را ویراستاری کرد. رمان فاطمه برای اولین بار در سال ۲۰۰۲ در آمریکا منتشر شد. از دیگر آثار رجا عالم می‌توان به ثقبوب فی الظھر، ستر، ارقص سن الشکوک، طریق الحریر، خاتم، طوق الحما.

یک مترجم بسیار آگاه نیاز دارم که بتواند دنیاها و سبک من را برای مخاطبان آلمانی زبان قابل فهم کند... رجا عالم جوایز متعددی را از دنیای عرب و اروپا دریافت کرده است. ایشان در سال ۲۰۰۸ جایزه بوکر دنیای عرب را مشترکاً با نویسنده عرب دیگری دریافت کرد. همچنین نام ایشان در میان نویسندگانی که در سال ۲۰۰۴ برای دریافت جایزه بین‌المللی رمان عربی که در اروپایی برگزار می‌شود دیده می‌شود. از زمان انتشار کتاب «فاطمه، رمانی از عربستان» در نشریات ادبی آمریکایی و اروپا نقد و معرفی‌هایی نوشته شده است.

◀ **در ترجمه این کتاب برای انتقال لحن خاص و وهم‌آلود اثر از چه راهکارهایی استفاده کرده‌اید؟ آیا در این حوزه محدودیت‌هایی داشته‌اید؟**

من در جست‌وجوی کتاب‌های ادبی همسایه‌های کشورمان ایران برای ترجمه و معرفی با کتاب «فاطمه» آشنا شدم. اولین بخش رمان چنان گیرا بود و حال و هوای رمان‌های ایرانی را داشت که در همان لحظه اول تصمیم به ترجمه آن گرفتم. رمانی است که با استفاده از اسطوره‌های آشنای تاریخ و ادبیات عرب و خاورمیانه روایت را پیش می‌برد، در قسمت‌هایی از رمان چنان مرز واقعیت و خیال در هم می‌آمیزد که خواننده را نیز دچار نوعی ابهام می‌کند، در قسمت‌هایی از کتاب زبان و لحن شاعرانه می‌شود. باید اذعان کرد که این رمان با به کارگیری تکنیک‌های جدید روایت رمانی خطی نیست و شاید همین عامل خواننده‌هایی که به خواندن این ژانر عادت ندارند آن را نپسندند. اما شاید بتوان گفت این رمان را باید چندین بار خواند! و هر بار با تکیه بر جنبه‌هایی از آن مثل نماد‌هایی که در آن بکار رفته است آن را تفسیر کرد. بنده اعا ندارم که لحن رمان را در ترجمه کاملاً منتقل کرده‌ام اما با خوانش چندباره قسمت‌هایی از رمان سعی کرده‌ام به لحن اصلی نزدیک شوم. شاید خوانندگان حرفه‌ای و مترجمان و منتقدان ترجمه باید در این مورد داوری کنند. بنده با توجه به تجربیات اندکی که در ترجمه متونی که از کشورهایی همسایه و خاورمیانه یا آسیای مرکزی به انگلیسی ترجمه شده، داشتم؛ خصوصاً چند رمانی که از نویسنده ازبک اسماعیل اف از انگلیس به فارسی برگردانده‌ام و نویسنده متن اصلی ترکی ازبکی را لطف کرده برای تطبیق در اختیارم گذاشته، متوجه این نکته شده‌ام که این فاصله فیزیکی بین ما و نویسندگان همسایه و اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و حتی شرق دور، هر چه فاصله نزدیک‌تر، درک زبانی و فرهنگی ما بیشتر است. بنده مشاهده کرده‌ام که مترجم انگلیسی در برگرداندن بعضی از مطالب فرهنگی منعکس شده در زبانی خاص منطقه ما چه تلاش‌هایی کرده و آخرالامر نیز ناموفق بوده؛ درحالی‌که درک و بیان آن مطلب برای یک خواننده فارسی‌زبان ایرانی خیلی ساده است. درمان «فاطمه» به کرات اشاراتی به ادبیات و فرهنگ و تاریخ و اسطوره‌های آشنا و حتی ایران شده است که متن را برای خواننده ایرانی آشنا و خودی‌تر می‌کند.

◀ **نقش تام مک‌دانا در نگارش متن انگلیسی چقدر بوده است؟**

کتاب اصلی یک «موخره» دارد که به قلم تام مک‌دانا است با عنوان «هزار و یک شب من» که بنده صلاح ندیدم در ترجمه بیابرم، شاید هم در چاپ‌های بعدی اگر ناشر موافق باشد اضافه کنم. در این قسمت ایشان نحوه آشنایی خود و خانواده‌اش با رجا عالم و خواهرش شادیا که اهل هنر است و دیدار آنها کرده، آورده است. تام مک‌دانا با زیرکی و با اشاره به آسمان خراش‌های

ایماژیستی، تصویری طبیعی و محسوس به شکلی موجز بیان می‌کند و به یک بافت و ساخت شاعرانه را ایجاد می‌کند و بادریا خشمگینانه گفت‌وگو می‌کند. دریا

هم توفنده پاسخ می‌گوید، آن سان که نیما، «دریا» را نامدی از «اجتماع خشمگین» دانسته است، «هنگام که گریه می‌دهد ساز/ این دود سربشت ابر بر پشت/ هنگام که

نیل چشم دریا/ از خشم به روی می‌زند مشتم...»

وقتی دریا آرام می‌شود، راوی و دریا خاموش به «افق خونین» نگاه می‌کنند. شاعر مثل دریا، پوستی ورم کرده از تب و شلاق دارد و سرب مذاب هم بی جنبش است ولی صدای تپیدن قلب پرنده‌ی هزار ساله و سوگ خوانی یک ریز غوک‌ها را می‌شنود و پشت میله‌های نازک باران ایستاده است. اشعار شاعر با بحران و جنبش ایدئولوژیک همراه شده است و در برابر همه و هجوم خفقتان و وحشت حاکم بین نشست نمی‌کند ولی به مرور رنگ درونی می‌یابد و بازتاب پدیده‌های اجتماعی را در جهان درونی‌اش بازسازی می‌کند. شاعر، مصائب خود و مردم سرزمینش در خودش می‌گوازد و

شعرش صیغه‌ای مرتبه‌وار به خود می‌گیرد.

در «دفتر دریا» شعر حافظ موسوی از تمی تغزلی گاهی به سمت رمانتی سیسم اجتماعی و حماسی میل می‌کند ولی در یک لمحه این اشعار به فضایی تاریک و غمگین گرایش پیدا می‌کند: «سراغ درخت‌ها را از من نگیرید/ اما/ رودخانه‌ای که با صدای نازک خود/ روی شانه‌های ساکت شب می‌غلبد/ اینجاست/ در رگ‌ها م...»

شاعر نمی‌خواهد مثل سیواوش کسرایی شعار بدهد و شعرش را نامدین کند و بگوید: «تو قامت بلند تمنایی‌ای درخت.../ او نمی‌تواند چون کسرایی، تنسلی دروغین بدهد اما برای درختان و انقلابیون گریه می‌کند و بخشی از تاریخ تراژیک و تاریخ نهفته‌ی ایران معاصر را به تصویر می‌کشد. حافظ موسوی در دفتر دوم «حدیث دنیا» با وضوح بیش‌تر مصیبت‌ها و مشکلات تاریخی و اجتماعی و سیاسی سرزمینش را در بیانی تلویحی به روایت در آورده است و انعکاس دهنده‌ی رویدادهای پیرامونی بوده است: «بر مزار کوچکش/ که سنگی شکسته بر آن بود/ گرد آمدیم و/ سرودی خواندیم...»

شاعر، مثل اخوان ثالث، مرتبه‌ی خوان وطن مرده خویش است. به این ترکیب‌ها و سطرها نگاه کنیم تارد فکری شاعر را بی‌بگیریم: «گفت: شیخ خلیفه بود/ از سربداران سبزوار خراسان/ همو که «حدیث دنیا» می‌گفت.../ هر شامگاه/ از مریکی به پیش از آن هرگز ننشسته بود.../ فرود می‌آید و صبحدم،/ پس از مباحثه ای طولانی با پسران احمدزاده/ به مرکب خویش باز می‌گردد...» شاعر به تاریخ، نقب می‌زند و رهبر جنبش سربداران را با حسنک وزیر و مسعود و مجید احمدزاده بنیانگذاران چریک‌های فدایی خلق وصل می‌کند. در بخش‌های بعد، شاعر به کاه، فریدون، ابراهیم، دختر گیس گل‌آبتون، گشتابو، تابوت‌های بر دوش، ارواح مردگان بلاتکلیف، اجساد بی‌جواز، جنازه سرگرد در گل ولای، دسته‌ی شلاق، مش‌های گره کرده، آواز سوم از گلو ی خروسان، گلو ی نیزار، سایه‌ی ی مرگ، رفیق فهد العیاقو، سیاه‌کل، تنی تازیانه خورده، به ضربات مرگ، رفیق فهد العیاقو، سواران سیاه پوش با بیرق‌های عتیق در قلمرو هول و هراس و تاریکی، گاه با استعاره غیراستعاره و گاه بدون کنایه و غموض، اشاره می‌کند.

